



## نامه‌های شهریاران و دلیران ایران

بقلم آقای ملک الشعراء بهار

- ۲ -

۶ - **گاووه** ، این اسم را مورخین عرب : کابی ، کاوی ، هم ضبط کرده‌اند و بایستی تناسبی بین کاوی و کاوه و گاو وجود باشد و تلفظ گاووه یا گابی یا گاوی نیز با کاف فارسی اصح است . چه کاوه بکاف ریشه درستی در زبان فارسی ندارد ، بعلاوه در آزمان که گاووه پیدا شده است ، می‌بینیم که فریدون از خاندانی است که همه آنها متصف بوصف گاو دازی میباشند ، چنانکه در (فریدون) گفته خواهد شد . و گرز فریدون هم گاو بیکر است ، سردار ملی هم گاوی نام دارد ، و بیرق او هم گاوایان درفش نامیده میشود .

این ارتباطها را از ظواهر داستانه‌ها نمیتوان بهم پیوست ولی در مناسبت بین آنان جای شکی نیست و اساتید ماهم گاووه را بکاف فارسی تلفظ میکرده‌اند .

۷ - **یوزاسف** : صحیح آن (بوداسف) باذال مهمله است ، واصل واقبی آن (بودا) پیمبر هندی و مؤسس یکی از بزرگترین شعب تناسخ و بت پرستی و تصوف است ، نام اصلی او (سدهان تا) و لقب او (سکیامونی) با او مجهول بمعنی (علم نفس خویش) و لقب دیگرش (بنا) بضم اول و تشدید ثانی و یا (بد) بسکون ثانی بمعنی (عقل کل - حکیم مطلق) است ، مجسمه این (بد) و یا (بت) بحال ایستاده و یکدست وی در حالت اشاره کنایه است از (بدا) که مردم را تعلیم میدهد ، و «بداستوا» نام بدای نشسته است .

گویند برای تکمیل تعالیم بشر چهل و هشت (بدا) بایستی پیدا آید و بدای معروف چهل و هفتمین بدایان بوده و بدای چهل و هشتم (بداستوا) است ، یعنی بدای نشسته بچهار زانو، اشاره به بودائی که در حال مکاشفه است و عقل کل در وی حاصل کرده است .

این بودا که سکیامونی و یا بقول ابوریحان بیرونی در مافی‌الهند (شاکمونی) یا بقول ابن ندیم (شمی) باشد مردی بوده است از خانواده بزرگ در سند و پندرش تمام ریاست داشته و بودا بدعوت برخاسته و دعوت خود را تا طخارستان و خراسان و کاشغر و بت و مغولستان و دشت سیبری و چین منبسط ساخته است ، جاهای مختلف بوده است که مجسمه (بودا) یعنی (بت) را پرستش عام مینموده اند ، یکی ملتان دیگر بامیان سه دیگر بلخ که (نواوها را) یعنی بتکدّانو در آنجا بوده و تا عهد

اسلام نیز برقرار بود - دوت بلند که ازسی گز متجاوزند در کوه پابه بامیان هنوز موجود است که آنها را ( خنگ بت ) یعنی بت سید و ( سرخ بت ) می گفته اند و گویند مجسمه بودا وزوجه اوست . و برخی ( بل ) و ( ود ) یا ( بل ) و ( یعوق ) را هم آنها دانسته اند .

داستان یوزاسف و بلوهر که مجلسی ترجمه کرده است و داستان پرفایده ایست، منسوب بهمین بودا است . در تواریخ ما از بودا بتفصیلی جامع ذکر نشده ، طبری در ضمن پادشاهی طهمورت گوید : بوداسب ( بوداسف ) ( بودا ساف . ن . ل . ) ظهرفی اول سنة من ملکه ودعا الی ملة الصابین ( طبری، چاپ لیدن، ص ۱۷۶، ج ۱ ) . ابن الندیم هم در الفهرست شرح مفصلي در مورد صابئین و شمنی های خراسان ذکر کرده است که در حقیقت بازهمین بوذائیان باشند - خلاصه لغات :

بوداسف - یوزاسف - بودا - بوزا - بدا - بد - ود - بت - شا کبامونی - شامونی - شمنی - شمن ( که در ادبیات ما بمعنی بت پرست استعمال شده ) همه یکی است چنانکه بالاتر شرح داده شد .

ابوریحان نیز بود اسف را نبی میدانند و چنین مینویسد : « بوداسف یکسال پس از ملك طهمورت بارض هند ظاهر شد و بفارسی کتاب آورد و مردم را به مات صابئین خواند و خلقی کثیر بدو گرویدند و ملوک پیشدادیان و بعض کیانیان که در بلخ وطن داشتند ماه و آفتاب و بعض از کواکب و کلیات عناصر را تعظیم و تقدیس مینمودند تا وقت ظهور زرادشت که سی سال از پادشاهی بشتاسب گذشته بود . . . . »

باز گوید : « بزعم برخی بوداسف هرمس است ، و برخی برانند که حرانیه صابئین اند و حرانیه در کتب به حنفاء و وثیه معروف میباشد و صابئین بقیه اسباط اند که در عهد کوروش و ارتخشست هنگام مراجعت به بیت المقدس در بابل مقیم شدند و به کیش بخت النصر در آمدند و دینی بین مجوس و بهود بر گزیدند . . . . »

باز گوید : « پیش از ظهور شرایع و دعوت بوداسف مردم شمنی بودند و در طرف شرقی ارض سکنی داشتند و بت پرستیدند و بقایای آن مردم هم امروز در هندوچین و تغرغز موجود اند و مردم خراسان آنان را شمنان گویند و آثار و بهارات و فرخارات آنها در ثور خراسان متصل بهند باقی است و آنها به قدیم بودن دهر و تناسخ ارواح و پرتاب شدن فلک در یک خلاء بیکران قائل اند و گویند از آن رو فلک را حرکت دوری است که در فضائی خالی سرگردان و فرو افتاده است و هر چیز مدور که از جائی در افتد ناچار بدور خود میگردد . و بعضی از آن قوم بحدوث عالم قائل است و گوید ملت عالم هزار هزار سال است و بیچاره قسم مقسوم . . . الی آخر » ( آثار الباقیه ص ۲۰۶ )

باز در صفحه ۲۰۷ بتقل از شاپورقان مانی چنین گوید : « حکمت و اعمال آنهاست که همیشه پیمبران خدای هنگام می آورند ، در قرنی بست پیمبر ( بد ) به بلاد هندوستان ، و در قرنی دیگر بدست زرادشت بزمن پارس و در

قرنی دیگر بدست عیسی بارض مغرب ، و پس از آن این وحی و این نبوت در این قرن اخیر بدست من مانی رسول الله الحق بزمین بابل فرود آمده است . . . » در مجموع نوشته های ابوریحان امتزاج عجیبی از نام و نشان بودا بدست می آید ، جائی اورا یمبر صابئین ، و جائی یمبری هندی و آاهی صاحب کتایی پارسی ، جائی پیشوای حرانیه و غیره مینویسد . و حال آنکه بودا و یا بقول ایرانیان بوداسپ همان است که شمنان اتباع او و کیش شمنی یا شامانی و قول به قدم دهر و تناسخ ارواح و تقسیم عالم بچهار قسمت و غیره کیش اوست و شکی نیست که در قرن پنجم میلادی و چندی پس از آن قسمت بزرگی از ایران و تمام مشرق باین دین سرطاعت فرود آورده و غریب نیست که بقول برخی این بودا تا جزیره العرب و مکه و یمن رفته و قسمتی از صائبیه یا حرانیان ( حرانیان بقول دیگر ) و حنفا از پیروان او بشمار میرفته اند و تا اواخر ساسانیان و قرون اولیه اسلام هم دیده میشود که شمنان در خراسان قوتی بسزاداشته و بعد از آنها مانویان و در درجه اخیر زردشتیان قرار داشته اند .

سکه ای از پادشاهان ساسانی نژاد خراسان یافت شده است که در آن علامت کیش بودا و طریقه مانی و آئین زرتشت هر سه بمناسبت وجود هر سه ملت در آنیم خراسان بدست آمده و از گردۀ آن سکه غلبه و قوت کیش بودا را در سراسر خاک خراسان در عصر ساسانیان میتوان بتحقیق دانست .

بهار ها یعنی بتکلمه های بودائی در بلخ موسوم ( نوبهار ) و در بامیان ( بیت الاصنام ) و در مولتان تازهور اسلام و دیری پس از آن نیز دایر بوده است . بت پرستان از سرزمین چین و ختا هر ساله بزیارت و عبادت رهسپار خراسان میشده اند و هم اکنون دخمه ها و پارلیف های بامیان واقم در افغانستان از آن عصور حکایت میکنند .

مردم غور تا قرن چهارم هجری بکیش بودائی باقی بوده اند و بدست عزونیان بکیش اسلام در آمده اند .

زندبیل ها پادشاهان زایل و سند که در کتب تاریخ اشتبهاً آنانرا ( زنبیل ) و در برخی نسخ فارسی کهنه ( زنتبیل — زنبیل — زندبیل ) ضبط کرده اند ( برای تفصیل رجوع شود بنسخه تاریخ طبری ترجمه بلعمی تصحیح نویسنده موجود در وزارت معارف ) که آخرین آنها در قرن سوم هجری بدست یعقوب لیث دفار کشته شد ، هم از ایران بودائی و از بقایای ساسله هندوسکائی بوده اند که از سیستان تا حدود پنجاب رانالک شده و اکنون طایفه ( سکه ) که بهسبک و سیخ معروف اند و در پنجاب سکونت دارند از بقایای همان طوایف اند که بعدها کیش قدیم رارها کرده اند .

مردم کافرستان یکی از ایالات جنوب شرقی طخارستان ( افغانستان کنونی ) تا اواخر قرن سیزدهم هجری بکیش بت پرستی باقی بودند و بدست امیر عبدالرحمن خان اسلام آوردند و آن قطعه به ( نورستان ) موسوم گردید .